



چگونه و از کی با شهید منتظری آشنا شدید؟

شهید منتظری عضو ظفار شد و همان‌طور که خودش گفته بود، پای برهنه پا به پای مبارزان ظفار گام برمی‌داشت و به آنها کمک می‌کرد. ما هم با خود گفتیم: «در این شرایط نشستن و دست روی دست گذاشتن صحیح نیست.» از طرفی می‌دیدیم رژیم شاه ملت ظفار را قلع و قمع می‌کند و تصمیم گرفتیم به مبارزان ظفار بپیوندیم. با وجودی که مردم ظفار مسلمان بودند، لیکن اکثر رهبرانشان چپی و کمونیست بودند. در هر حال تصمیم گرفتیم به آنها بپیوندیم. وقتی دکتر چمران به آلمان آمد و باخبر شد که من هم می‌خواهم با مبارزان ظفار همراه شوم، گفت: «پیش ما بیا و با ما همکاری کن.» من هم قبول کردم و به جنبش سابق امل لبنان که رهبر آن امام موسی صدر بود، پیوستم. مدتی در کنار دکتر چمران در امل بودم. روزی شهید چمران گفت: «یک افغانی می‌خواهد تسو را ببیند.» من هم رفتم و او را دیدم و پس از سلام و احوال‌پرسی از من پرسید: «تو کیستی؟» گفتم: «من هم یک افغانی هستم.» در آن زمان مبارزان معمولاً خودشان را معرفی نمی‌کردند، بلکه خود را با نام‌های مستعار از کشورهای مختلف معرفی می‌کردند، به همین دلیل هم او و من خود را افغانی معرفی کردیم. در خلال صحبت‌هایمان متوجه شدیم هر دو ایرانی هستیم. البته آنجا او را با نام مستعار سمیعی می‌شناختند. بعد که متوجه شدم او فرزند آیت‌الله منتظری است، از او پرسیدم: «حاج آقا! چرا خودت را این‌طوری معرفی کردی؟» جواب داد: «تو گفتی من افغانی هستم، به همین دلیل من هم خودم را افغانی معرفی کردم.» این گفتگو و آشنایی در محل اقتدار امام موسی صدر و در مجلس اعلا شیعیه صورت گرفت و از آن روز به بعد ارتباط من با شهید محمد منتظری آغاز و روز به روز بیشتر شد.

شهید محمد منتظری در لبنان و سوریه چه فعالیت‌هایی داشت؟

محمد در خانواده‌ای روحانی متولد شده بود. پس از پایان تحصیلات ابتدایی پدر به جای دبیرستان او را برای ادامه تحصیل به حوزه فرستاد. علاوه بر دروس حوزوی در کنار

شهید اندرزگو یکی از دوستان شهید منتظری بود. این دو تجارب و اطلاعات خود را به هم انتقال داده بودند و شاید بتوانم ادعا کنم شهید منتظری چنین فعالیت‌هایی را از شهید اندرزگو یاد گرفته بود. ضمناً او سعی می‌کرد تجربیات و اطلاعات خود را در این زمینه به صورت جزوه و کتاب در آورد و در اختیار سایر دوستان قرار دهد. در واقع این اطلاعات را در انحصار خود قرار نمی‌داد و از این طریق توانست افراد زیادی را تربیت کند. متأسفانه امروز عده‌ای این اطلاعات را از خود می‌دانند و فراموش کرده‌اند مدیون چه کسی هستند.

پدر بزرگش حاج علی به کشاورزی پرداخت و منش پدر بزرگ در او اثر گذاشت و از همان موقع با کشاورزی و محرومیت مردم در آن روزها و پس از آن هم در حوزه با مبارزان، روحانیون و حضرت امام آشنا شد و خیلی چیزها یاد گرفت. او حسین تحصیل فعالیت‌های تولیدی هم می‌کرد. مثلاً در یکی از کارخانه‌های آن زمان که قاشق درست می‌کردند کار می‌کرد و از نزدیک با مشکلات و محرومیت‌های مردم آشنا می‌شد. چون فردی مبارز، فهیم و با بینش بالایی بود، در خط مبارزات قرار گرفت و در سال ۶۲ در فعالیت‌های سیاسی علیه رژیم شرکت کرد و مرتباً توسط مأموران ساواک تحت تعقیب قرار می‌گرفت که چند بار توانست از آنها بگریزد، اما بالاخره توسط عوامل آنها دستگیر و سه سال زندانی شد. او در این مدت شکنجه‌های بسیار ناجوانمردانه‌ای را تحمل کرد. مثلاً در حضور پدرش وی را لخت می‌کردند و روی اجاق برقی که داغ شده بود، قرار می‌دادند. البته حرارت آن را هم طوری تنظیم می‌کردند که فرد از بین نرود. او مدت‌ها از آثار این شکنجه احساس ناراحتی و تا پایان عمر عوارض و عواقب آن را تحمل کرد.

یکی از فعالیت‌های او ایسن بود که از همان ابتدا حالت

سازماندهی و تشکیلاتی برای مبارزه داشت و طلبه‌ها را به مبارزه و فعالیت سیاسی تشویق می‌کرد. مثلاً روزنامه‌های مختلف را تهیه می‌کرد و آن را به صورت رایگان در اختیار طلاب قرار می‌داد. در آن زمان بعضی از روحانیون تمایل نداشتند در فعالیت‌های سیاسی دخالت کنند مانند شیخ حسین لنگرانی و علمای دیگر و او را نکوهش می‌کردند، با این حال شهید محمد منتظری به کار خود ادامه می‌داد و علاوه بر تحصیل، فعالیت‌های سیاسی هم می‌کرد، به همین دلیل رژیم دوباره او را دستگیر کرد. پس از آزادی از زندان مجدداً فعالیت‌های خود را از سر گرفت. یکی از این فعالیت‌ها تکثیر اعلامیه‌های امام بود که مبارزان برای تکثیر آن مجبور بودند خودشان دستگاه‌های لازم را تهیه کنند و در برخی موارد بسازند تا بتوانند آنها را تکثیر و بین مردم پخش کنند. در راستای این فعالیت‌ها یک بار توسط عوامل ساواک در حوزه شناسایی شد. زمانی که می‌خواستند او را دستگیر کنند موفق شد به صورت عادی از حوزه علمیه و چنگ مأموران ساواک فرار کند. به این ترتیب از قم به تهران، از تهران به مشهد و از مشهد به تایباد رفت و در هرات با تعدادی از برادران افغانی آشنا شد و آنها را به مبارزه تشویق کرد. از آنجا به کوئته که منطقه مرزی پاکستان و افغانستان بود، رفت و با افراد زیادی آشنا شد و توانست برای خود مدارکی نظیر گذرنامه و مانند اینها تهیه کند.

مدتی هم در محلی کار کرد و با گذرنامه‌ای که تهیه کرده بود به عراق رفت و دو سال در خدمت حضرت امام بود و در آنجا فعالیت کرد. سپس به خلیج فارس رفت و با تعدادی از شیوخ آنجا آشنا شد. آنها از شهید محمد منتظری خیلی خوششان آمده بود، طوری که حتی حاضر شدند او را به عنوان معاون خود در خلافتشان به کار گیرند، اما شهید محمد منتظری به دلیل شور و شوقی که برای مبارزات علیه رژیم داشت، آنجا نماند و به سوریه و لبنان رفت تا مقرش را در آنجا ایجاد کند و در آن پایگاه فعالیت‌های سیاسی، نظامی و فرهنگی‌اش را ادامه دهد. او از سال ۵۰ در سوریه فعالیت می‌کرد و اهم فعالیتش این بود که حلقه واسطی بین همه مبارزان بود و کوشش می‌کرد افراد مسلمان و عاشق

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



در شناخت افراد و جریانات نبوغ داشت...

«جریان‌شناسی همکاران مبارزاتی شهید محمد منتظری»
در گفت و شنود شاهد یاران با اصغر جمالی‌فر

• درآمد

تیزهوشی، مبارزات طولانی مدت، بی‌باکی و تلاش بی‌وقفه در کسب تجربه‌های گرانسنگ، از شهید منتظری شخصیتی را می‌سازد که نبوغ عجیبی در شناخت افراد و جریانات سیاسی نه تنها ایران که جهان پیدا می‌کند و از همین روی در دفاع از دستاوردهای انقلاب بی‌تابی هائی نشان می‌دهد که دیگران بر نمی‌تابند. گذشت زمان نشان داد که بسیاری از تحلیل‌های او صحت داشته‌اند، شناختی که متأسفانه به قیمت از دست رفتن انسان‌های ارزشمند انقلاب اسلامی تمام شد، اما هنوز هم می‌توان از آن شیوه‌ها برای شناخت جریانات سیاسی استفاده کرد. این گفتگو سرشار از این ناکفته‌های روشنگر است.



مبارزه را جمع کند و به آنها امکانات بدهد و آنها را برای مبارزه علیه رژیم در زمینه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی، مذهبی و نظامی تهییج کند. در واقع او شخصیتی بود که در همه زمینه‌ها فعالیت داشت. من در اواخر سال ۵۴ با او آشنا شدم و مدتی زمان لازم بود تا متوجه شود تفکر چیست، در چه خطی هستیم و قصد دارم چه کارهایی انجام بدهم. به تدریج با شهید محمد منتظری دوست شدم. با وجودی که با شهید چمران هم همراه بودم، اما علاقه‌ام به محمد منتظری بیشتر می‌شد تا وقتی که ماجرای تل‌زعترا اتفاق افتاد به طور کلی من از حرکت محرومین جدا شدم و با شهید محمد منتظری به صورت تنگاتنگ فعالیت‌م را شروع کردم. او علاوه بر اینکه با اهل فلسطینی‌ها و نهضت‌های آزادی‌بخش جهان همکاری داشت. ارتباطش با لیبی عالی و با سوریه و امام موسی صدر خوب و با هر کس که علیه رژیم قدمی بر می‌داشت، همراه بود.

در سال ۵۴ هنگامی که موضوع مجاهدین خلق و تغییر ایدئولوژی آنها مطرح شد، حق‌شناس و سایر واخوردہ‌های منافقان در آنجا پرسه می‌زدند. شهید منتظری خیلی کم به آنها بها می‌داد و اصلاً با آنها کار نمی‌کرد، اما افرادی را که به دلیل عشق و علاقه به اسلام و در عین حال مبارزه علیه رژیم از مجاهدین جدا شده بودند، با آغوش باز می‌پذیرفت. او خانم دباغ را به انگلستان آورد و سپس در بیروت به آنها جا داد. همچنین محمد غرضی، مرتضی آلاپوش و... البته تعدادی هم از قبل در آنجا حضور داشتند مثل علی جنتی و... همین‌طور سلمان برادر رحیم صفوی وقتی از ایران متواری شد، به آنجا رفت و شهید محمد منتظری به او امکانات داد. همه آنچه اشاره کردم نشان‌دهنده این است که این شهید بزرگوار شبانه‌روز تمام هم و غم خود را گذاشته بود تا تشکیلات منسجمی را در تمام ابعاد به وجود بیاورد و از روحانیت گرفته تا غیرروحانیت، نظامی و غیرنظامی را سازماندهی کند و به صورت تشکیلاتی علیه رژیم از آن استفاده کند. آنهایی را که می‌توانستند به ایران بازگردند، کمک می‌کرد تا برگردند و کسانی را که نمی‌توانستند بازگردند، یاری می‌کرد تا در خارج از کشور به فعالیت‌های ضد رژیم بپردازند طوری که با کمک او فعالیت‌های عمده‌ای در خارج از کشور صورت گرفت.

من به عنوان رزمنده اهل در کنار امام موسی صدر و شهید چمران فعالیت می‌کردم و یکی از اعضای حرکت محرومین

بودم. همان‌طور که برادران عزیز ما در جبهه‌های جنگ از کمترین مرتبه تا بالاتر پینشان، یعنی از سربازان تا فرماندهی عاشقانه کار می‌کردند و می‌جنگیدند، ما هم به دلیل عشق به خدمت و کمک وارد این مجموعه شده بودیم. در کنار ما جلال‌الدین فارسی، سید حمید روحانی و خیلی اشخاص دیگر از جمله شهید چمران حضور داشتند. چون من با دکتر چمران آشنا شده بودم، در کنار آنها قرار گرفتم و فنون نظامی را در کنار فلسطینی‌ها آموزش دیدم. جناح اسلامی فلسطینی‌ها با امام موسی صدر همکاری می‌کرد. در اولین جنگی که به وجود آمد، حرکت محرومین هم شرکت داشت و من هم در آن حضور داشتم. در این جنگ جناح چپ فلسطینی‌ها کمال جنبلاط و دیگران و خود فلسطینی‌ها بر مارونی‌ها پیروز شدند. پس از این پیروزی بین رهبران سوریه و فلسطین اختلافاتی به وجود آمد. این اختلافات ادامه یافت و این دو رو در روی هم قرار گرفتند و سوریه در جبهه مارونی‌ها قرار گرفت و با هم برای قلع و قمع فلسطینی‌ها متحد شدند. بیشتر فلسطینی‌ها و بعضی از مسلمان‌ها در تل‌زعترا حضور داشتند. مارونی‌ها آنجا را محاصره کردند و در مدت ۶۰ روز تعدادی از آنها کشتند و آنها را از نظر غذایی هم محاصره کردند. در نتیجه این ماجرا تبدیل به فاجعه تل‌زعترا شد. در این جریان مواضع خیلی‌ها مشخص گردید. سوریه و کسانی که با موضع این کشور همراه بودند، به انقلاب فلسطین خیانت کردند که یکی از آنها حرکت محرومین بود که نیازمند حافظ اسد بود و اگر او را رها می‌کرد ممکن بود همه امکاناتی را که حافظ اسد در اختیارشان می‌گذاشت، از دست بدهند و به همین دلیل از یک سو مواضع حافظ اسد را پذیرفتند و از سوی دیگر با این کار هزینه‌ای را پرداخت کردند، به این معنا که تعدادی از مبارزان از آن حرکت جدا شدند از جمله: جلال‌الدین فارسی، صالح حسینی فراهانی، حمید روحانی، دباغ و غرضی چون مواضع ایشان را می‌دانستند خود را کنار کشیدند در مقابل موضع گیری کردند. این فاجعه درآورد و متاثر کننده باعث شد بسیاری از ایرانیانی که در جناح امل فعالیت می‌کردند، من جمله بنده خود را کنار بکشیم..

در سال ۵۴ هنگامی که موضوع مجاهدین خلق و تغییر ایدئولوژی آنها مطرح شد، حق‌شناس و سایر واخوردہ‌های منافقان در آنجا پرسه می‌زدند. شهید منتظری خیلی کم به آنها بها می‌داد و اصلاً با آنها کار نمی‌کرد، اما افرادی را که به دلیل عشق و علاقه به اسلام و در عین حال مبارزه علیه رژیم از مجاهدین جدا شده بودند، با آغوش باز می‌پذیرفت.

شهید منتظری در آنجا نیروها را شناسایی می‌کرد و به سمت خود می‌کشاند که من هم از این طریق با ایشان آشنا شدم. بیشترین فعالیت‌هایش تربیت مبارزان بود که با آنها را مستقیماً در ایران بفرستد یا در اروپا نگاه دارد. من به عنوان فردی که در کنار شهید منتظری قرار گرفته بودم، امکان بازگشت به ایران را نداشتم و شناسنامه‌ام مصادره شده بود، لذا در بیروت مانده بودم و با او کار کردم. یکی از مشکلاتی که ایرانیان آن زمان داشتند این بود که اگر با گذرنامه خود به کشورهای دیگر، به‌ویژه لبنان و مناطق اطراف می‌رفتند، سریع شناسایی می‌شدند و به قول معروف لو می‌رفتند، مانند آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و بسیاری از بزرگان دیگر که وقتی به بیروت یا سوریه می‌رفتند لازم نبود با گذرنامه خودشان به آنجا بروند.

شهید منتظری شبکه‌ای را تشکیل داده بود که آقای جنتی و بنده در آن فعالیت می‌کردیم و در کنار آقای جنتی الفبای جعل را یاد گرفتیم. ما گذرنامه‌های ایرانی و غیرایرانی را می‌گرفتیم و با امکاناتی که شهید منتظری در اختیارمان قرار داده بود، برای افراد زیادی که از ایران می‌آمدند و یا می‌خواستند در خارج از کشور بمانند، گذرنامه تهیه می‌کردیم. ما فیلم و زینک و دستگاہ‌های مختلف را خریدیم و به این ترتیب روز به روز مجهزتر شدیم، طوری که در آنجا یک شبکه تولید گذرنامه داشتیم؛ به عبارتی سفارتخانه‌ای درست کرده بودیم و برای کسانی که می‌خواستند، هویت غیرواقعی ایجاد می‌کردیم تا به فعالیت‌هایشان در خارج از کشور ادامه دهند. ما برای رفتن به کشورهای خارجی با مشکلات متعدد مادی مواجه بودیم که می‌بایست به صورتی آنها را حل می‌کردیم، از این‌رو شهید محمد منتظری مجدداً شبکه‌ای ایجاد کرد که ما از طریق آن به‌راحتی بلیط‌های هواپیمایی‌های مختلف را صادر می‌کردیم و به آن کشورها می‌رفتیم. در واقع آنچه اکنون داریم نتیجه سال‌ها مبارزه، تجربه و فعالیت است بدون آنکه شناسایی شویم و کسی متوجه چنین فعالیت‌هایی گردد. تا الان هم کسی متوجه نشده است.

وقتی در سال ۵۷ در بلژیک دستگیر و به آلمان برده شدم، پلیس آلمان کاملاً گیج شده بود، چون سه گذرنامه در اختیارش بود و می‌دانست که یکی از آنها اصل و دو تای دیگر جعلی است. ابتدا از من پرسیدند: «کدام یک از آنها اصلی و کدام‌ها جعلی‌اند؟» بعداً وقتی شناسایی شدم و به آنها گفتم که هر سه‌شان جعلی هستند، بسیار تعجب کردند. در حقیقت پلیس آلمان با آن همه تجارب و تجهیزاتی که در اختیار داشت نمی‌توانست جعلی بودنشان را تشخیص دهد و گمراه شده بود. این خاطره یکی از مصادیق فعالیت‌های شهید محمد منتظری بود. در حقیقت یکی از کسانی که برای این مملکت صمیمانه تلاش کرد و زحمت کشید، شهید محمد منتظری بود که می‌بایست از او قدردانی شود. من عضو کوچکی در کنار ایشان بودم که تجارب بسیاری را در زمینه‌های مختلف کسب کردم.

همان‌طور که گفتم شهید منتظری شبکه‌ای را برای تهیه گذرنامه‌های کشورهای مختلف برای مبارزان تشکیل داده بود تا آنها به‌راحتی بتوانند به کشورهای مختلف بروند و فعالیت‌های خود را انجام دهند. لازم است بگویم هیچ‌گاه از این گذرنامه‌ها سوءاستفاده نکردیم و زمانی که هر یک از ما شناسایی و دستگیر می‌شدیم، به عنوان یک مبارز با ما برخورد می‌شد، نه شخصی با هویت جعلی برای کارهای غیرقانونی و خلاف. اصولاً یکی از فعالیت‌های شهید محمد منتظری ارائه خدماتی از این قبیل به مبارزان بود.

جا دارد از شهید اندرزگو هم یاد کنیم. او یکی از دوستان شهید منتظری بود. این دو تجارب و اطلاعات خود را به هم انتقال داده بودند و شاید بتوانم ادعا کنم شهید منتظری چنین فعالیت‌هایی را از شهید اندرزگو یاد گرفته بود. ضمناً او سعی می‌کرد تجربیات و اطلاعات خود را در این زمینه به صورت جزوه و کتاب درآورد و در اختیار سایر دوستان قرار دهد. در واقع این اطلاعات را در انحصار خود قرار نمی‌داد و از این طریق توانست افراد زیادی را تربیت کند. متأسفانه امروز عده‌ای این اطلاعات را از خود می‌دانند و فراموش کرده‌اند مدیون چه کسی هستند.

این شهید بزرگوار بود که چنین کارهایی را به ما یاد می‌داد و به همین دلیل هم از نظر شرعی و هم عرفی وظیفه خود می‌دانم بگویم آنچه آموخته‌ام از استاد شهید محمد منتظری بود. من همراه فلسطینی‌ها آموزش نظامی دیدم و شهید محمد منتظری برادران ایرانی و افغانی و جاهای دیگر را به من معرفی می‌کرد و من آنها را به مکان‌هایی که فلسطینی‌ها و قبل از آنکه با امل اختلاف پیدا کنیم، در

۱۳۵۸. لیبی



اجازه را بگیرد تا سهمی از این وجوهات به آنها داده شود. محمد منتظری هم از کسانی بود که چون در ارتباط با حضرت امام بود، حضرت امام این اجازه را به مردمی که وقتی نزد ایشان می آمدند و سؤال می کردند که وجوهات را به چه کسانی بدهند داده بودند که وجوهات را به شهید محمد منتظری بدهند. البته اشخاص دیگری از جمله جلال الدین فارسی و شهید چمران هم واسط بودند و وجوهات را دریافت می کردند. شاهد بودم بیشترین کمک های که از ایران می آمد به شهید محمد

منتظری می رسید. به عنوان مثال شهید چمران بارها ضمن صحبت هایش با من گله می کرد و می گفت، «چرا وقتی مردم کمک می کنند به ما می گویند این پول ها را بگیرد و فشنک بخرد، نان بخرد و... چرا دست ما را باز نمی گذارند.» آنها هم این کمک ها را دریافت می کردند و مجبور بودند به همان صورتی که گفته شده است خرج کنند، چون حضرت امام دستور داده بودند وقتی کسانی کمک می کنند و می گویند در زمینه خاصی خرج شود، در همان زمینه ای که آنها گفته اند می بایست خرج کرد. مثلا اگر گفته اند این پول ها را نان و یا فشنک بخرد، شما باید همان کار را بکنید و حق ندارید پولی را که مردم مثلا برای خرید فشنک داده اند، در راه دیگری مصرف کنید. شهید چمران گله می کرد چرا دست ما را باز نمی گذارند. از طرفی هم حق داشت. اما در این زمینه ها با شهید منتظری راحت تر بودند و شهید منتظری هم بدون ذره ای چشمداشت، پول ها را در جای لازم خرج می کرد. مثلا فعالیت هایی چون تهیه بلیط ها، فرستادن مبارزان، تهیه غذای نیروها، یا حتی برای انجام بعضی کارها در سوریه و لبنان خانه هایی را کرایه کرده بود که مسلمانا چنین فعالیت هایی نیازمند صرف هزینه هایی بود. به طور خلاصه باید بگویم منبع مالی فعالیت های شهید محمد منتظری در خارج از کشور، مردم مسلمان ایران بودند. همان طور که گفتید شهید محمد منتظری در خارج از کشور تشکیلاتی را به راه انداخته بود. به دو مورد از فعالیت های این تشکیلات اشاره کردید. یکی آموزش نظامی مبارزان و دیگری تهیه اسناد و مدارک لازم برای فعالیت های چریکی. این تشکیلات چه هدفی را دنبال می کرد و اقدامات دیگر آن چه بود؟ آیا ایشان در آن یک قیام مسلحانه را ساماندهی می کرد یا به دنبال فعالیت در راه نهضت امام بود؟

الحمد لله جواب سئوالتان در آنچه پرسیدید مستتر بود. شهید محمد منتظری عاشق حضرت امام و به قول معروف درست در خدمت ایشان بود. در ایران کسانی بودند که مبارزه مسلحانه می کردند و امام هم از این موضوع چندان راضی نبودند. وقتی مبارزان فعالیت های مسلحانه در جریان منفجر کردن اتوبوس حامل امریکایی ها می خواستند از امام مجوز بگیرند، نقل قول است از حضرت امام که فرمودند: «آیا راننده آن مینی بوس یا اتوبوس



اختیارمان می گذاشت می بردم و به آنها آموزش می دادم. هنگامی که دوره آموزشی به پایان می رسید، هر کسی دنبال کار خودش می رفت. در واقع بدون آنکه بدانم کیستند، آنها را می بردم. علاقه ای هم به دانستن این موضوع نداشتم. همین اندازه که شهید محمد منتظری آنها را برای آموزش به ما معرفی کرده بود، برایم کافی بود. آن شهید بزرگوار همه امکانات لازم را فراهم می کرد. وقتی این افراد می خواستند به ایران بیایند نیاز به اسلحه و مهمات داشتند. شهید منتظری آن را تهیه و جاسازی می کرد و در اختیارشان قرار می داد و آنان به ایران و جاهای دیگر می رفتند. این یکی دیگر از فعالیت های شهید منتظری در سوریه و لبنان بود. زمانی که دوستان ضمن مبارزه دستگیر می شدند شهید منتظری از طریق ارتباطات و امکانات گسترده ای که داشت می توانست وارد مذاکره شود و مبارزان را آزاد کند. هنگامی که با این شهید بزرگوار آشنا شدم ظرفیت الجته و لاغر اندام بود. وقتی در کنار سایر دوستان و مبارزان فعالیت می کردیم و زمان صرف غذا می شد، می دیدم او بهترین غذاها را تهیه می کند. بعد از مدتی تصور کردم این شیخ مبارز کمی شکموس، به همین دلیل به کنه قضیه رفتم تا متوجه شوم آیا درست فکر کرده ام یا نه؟ یک روز صبح شهید منتظری از من پرسید: «آیا صبحانه خوردی؟» جواب دادم: «بله!» پس از آنکه اصرار کرد و مطمئن شد گفت: «من می خواهم صبحانه بخورم. بیا با هم برویم که پس از صبحانه به کارهایمان بپردازیم.» راستش من صبحانه نخورده بودم، ولی می خواستم ببینم او چه می کند. شهید منتظری یکی از نان های گردی که در سوریه می پختند و یک قالب پنیر سه گوش خرید. لافافه آن را باز کرد، بر نان مالید، ساندویچ کرد و خورد. سپس گفت: «الهی شکر! حالا برویم به کارهایمان برسیم.» در میانه راه به او گفتم: «آقا محمد! من صبحانه نخورده ام.» تازه دوزاری اش افتاد. پرسید: «چرا؟» جواب دادم: «حقیقتش این است که می خواستم ببینم وقتی تنها هستی هم همین کار را می کنی یا نه.» در آنجا علاقه من به آن شهید بزرگوار بیش از پیش شد. از او پرسیدم: «پس چرا این قدر برای غذا تهیه و تدارک می بینی؟» جواب داد: «چون بچه هایی که به اینجا می آیند مهمانان و عزیزان ما هستند و جانشان را فدای این انقلاب می کنند. چگونه من که واسط آنها شده ام به آنها نرسم؟ این وظیفه من است.» شهید منتظری ساده زیست بود. او مسائل شرعی را رعایت می کرد و آنجا که لازم بود واقعا دست و دلباز بود.

چنین کمک هایی مانند خرید دستگاه چاپ، فراهم کردن غذای نیروها و پشتیبانی مالی مبارزان نیاز به درآمد و منابع مالی دارد. این هزینه ها چگونه تأمین می شد و منابع مالی ایشان چه بود؟ در لبنان چند نفر بودند که وجوهات را دریافت می کردند. ابراهیم یزدی هم از طریق واسطه هایی توانسته بود این

محمد منتظری هم از کسانی بود که چون در ارتباط با حضرت امام بود، حضرت امام این اجازه را به مردمی که وقتی نزد ایشان می آمدند و سؤال می کردند که وجوهات را به چه کسانی بدهند داده بودند که وجوهات را به شهید محمد منتظری بدهند. البته اشخاص دیگری از جمله جلال الدین فارسی و شهید چمران هم واسط بودند و وجوهات را دریافت می کردند.

که امریکایی های جنایتکار را حمل می کند امریکایی است و اگر اتوبوس را منفجر کنید، چنانچه فرزندان آن راننده خوب باشند از نظر شرعی زیر سؤال نمی روید؟» یعنی امام در این موارد مراعات می کردند و اجازه چنین اقداماتی را نمی دادند. از طرفی مخالف مبارزه هم نبودند. شهید منتظری در خط نهضت امام قرار گرفته و فعالیت هایش در زمینه های فرهنگی، سیاسی و نظامی بود. البته گروه هایی مانند نهضت آزادی فقط مبارزه فرهنگی و نهایتا سیاسی می کردند، ولی بعضی ها به این نتیجه رسیده بودند که ضمن مبارزه سیاسی باید در زمینه های نظامی نیز با در نظر گرفتن مسائل شرعی و فقهی فعالیت هایی داشته باشند. نیروهایی که در تشکیلات شهید محمد منتظری آموزش نظامی می دیدند، پس از اتمام دوره آموزشی چه می کردند؟

آنها از گروه های مختلف داخل کشور و همچنین مانند ما خارج از کشور بودند. مثلا خود من پس از آنکه در لبنان آموزش نظامی دیدم، در کنار برادران فلسطینی و لبنانی علیه اسرائیل می جنگیدم. آقای غرضی و سایر کسانی که از ایران به لبنان می آمدند و آموزش نظامی می دیدند، عمده فعالیت های نظامی شان در خارج از کشور علیه اسرائیل بود. در کنار این فعالیت های نظامی در زمینه های فرهنگی و سیاسی کارهایی را انجام می دادیم. در این میان کسانی هم بودند که از ایران می آمدند و آموزش می دیدند و چون تمایلی نداشتند بمانند به ایران باز می گشتند و در آنجا فعالیت می کردند، مانند هفت گروه مختلفی که در سازمان مجاهدین خلق بودند مانند موحدین، منصورون و... شهید محمد منتظری کوشش می کرد به همه نیروها که برای آموزش نظامی آمده بودند کمک کند، به عبارتی ریشه آموزش نظامی بسیاری از

هفت هشت ماه دیگر همگی با هم به ایران برمی گردیم. این پیش بینی حضرت امام بسیار جالب بود. آن مبارز منصرف شد و سرانجام همان طور که امام فرموده بودند، همراه ایشان به ایران بازگشت.

شهید محمد منتظری در رفت و آمد هایش به کشورهای مختلف چه فعالیت های داشت؟

او به اعراب مسائل و الفبای انقلاب را یاد می داد که در مقابل ظلم و ستم و حکومت های وابسته به امریکا، انگلیس و اسرائیل به پاخیزند. می گفت مردم مستضعف می بایست حق خود را بگیرند. در واقع انقلاب ما چیزی جز این نبود که حضرت امام همه ما را بیدار و آگاه کرد که علیه ظلم و ستم، استکبار و وابستگی به امریکا و شرق و غرب قیام کنیم که این قیام برای رضای خدا بود و از این رو خداوند



■ امام موسی صدر.

بزرگ هم پشتیبان و حامی ما بود که توانستیم به پیروزی برسیم. در حقیقت این نهضت رهایی بخش از صدر اسلام تا فعالیت های سیدجمال الدین اسدآبادی و پس از آن شهید اندرزگو و سپس شهید منتظری و همین طور الی آخر ادامه دارد. اگر ادعا کنیم که شهید منتظری مبتکر آن بود، سخت در اشتباهیم. شهید محمد منتظری معتقد بود به تنهایی نمی توانیم مبارزه کنیم. به عبارتی اگر تفکر نهضت آزادی و سایرین را داشتیم، این انقلاب به پیروزی نمی رسید. یعنی نمی توان گفت فقط ما ایرانی ها در پیروزی انقلاب اسلامی نقش داشتیم. واژه هایی که به کار می برم ممکن است واژه های مارکسیستی و مبارزات مربوط به انقلاب های غیر اسلامی باشد، لیکن در زمان صدر اسلام در تشکیل حکومت اسلامی بلال حبشی، سلمان فارسی و... همگی دست به دست دیگری دادند و اسلام به پیروزی رسید. شهید منتظری هم چنین تفکر انترناسیونالیستی داشت که به معنای ناسیونالیستی نبود، یعنی ایران فقط به دست ایرانی از چنگ ظلم و استکبار رها نشد. ما با کمک همه مسلمانان جهان می توانیم رژیم های فاسد را ساقط کنیم، به همین دلیل علاوه بر آنکه ایرانیان را تشویق می کرد تا علیه رژیم ستم شاهی مبارزه کنند چون در این راه به کمک و همکاری غیرایرانی ها احتیاج بود، آنها را هم به مبارزه علیه ظلم و ستم و استبداد راهنمایی و تشویق می کرد.

شهید منتظری هنگامی که در پاکستان بود از طریق مبارزان پاکستانی امکانات زیادی را به نفع ایران در اختیار گرفت. همین طور وقتی آن شهید بزرگوار به افغانستان رفت و در زندان افغانستان به افغانی ها کمک کرد، در نهایت آنان هم به فعالیت هایی که کردند سهم به سزایی در پیروزی انقلاب

و شهید منتظری به سوریه رفت و آمد می کرد، آیا با حضرت امام هم ملاقات هایی داشت و آیا خاطراتی را که ایشان در این باره نقل کرده باشد به یاد دارید؟

باید بگویم شهید منتظری به قول معروف یک جا بند نمی شد و دائما در حرکت بود. مرتبا به کشورهای مختلف مثل کویت، بحرین، عراق و... می رفت. در این مدت هم چندین بار با حضرت امام تماس داشت. به خاطر دارم یکی از مبارزان خسته شده و به عبارتی بریده بود و می گفت: «چقدر آدم علاف باشد؟ همسر، فرزندان و همه زندگی ام در ایران است. آخر این چه زندگی است که ما داریم؟ دائما در تعقیب، گریز و احتیاط هستیم. به ایران برمی گردیم، نهایتا می میریم. اگر دستگیر نشدیم، مبارزه و دشمنان را به درک واصل می کنیم یا اینکه آنها ما را می کشند. بالاخره از این



■ شهید دکتر مصطفی جمران.

بلا تکلیفی نجات می یابم.» شهید منتظری و سایرین هر چه تلاش کردند که او نرود، فایده نداشت. سرانجام شهید منتظری به او گفت: «حالا که می خواهی بروی برو، اما قبل از رفتن خدمت حضرت امام برو و تصمیمت را با ایشان در میان بگذار و هر چه ایشان فرمودند اطاعت کن.» در حقیقت گفته شهید منتظری حاکی از تبعیت او از حضرت امام بود. محمد خدمت حضرت امام حضور نداشت، اما قلب، روح و فکرش با امام بود. این تنها راهی بود که در آن لحظه به ذهن شهید منتظری خطور کرد تا به آن مبارز پیشنهاد بدهد. آن شخص هم به نجف خدمت حضرت امام رفت و تصمیمش را مطرح کرد. حضرت امام به او فرمود: «عزیزم! اگر می خواهی بروی، من حرفی ندارم برو، اما اگر صبر کنی

او به اعراب مسائل و الفبای انقلاب را یاد می داد که در مقابل ظلم و ستم و حکومت های وابسته به امریکا، انگلیس و اسرائیل به پاخیزند. می گفت مردم مستضعف می بایست حق خود را بگیرند. در واقع انقلاب ما چیزی جز این نبود که حضرت امام همه ما را بیدار و آگاه کرد که علیه ظلم و ستم، استکبار و وابستگی به امریکا و شرق و غرب قیام کنیم که این قیام برای رضای خدا بود و از این رو خداوند بزرگ هم پشتیبان و حامی ما بود که توانستیم به پیروزی برسیم.

فرماندهان سپاه و نیروهایی که در انقلاب نقش داشتند، شهید محمد منتظری بود. هر کسی ادعا کند که ما به لبنان آمدیم و شهید منتظری را ندیدیم، صراحتا اعلام می کند که آنها با گروه های چپ همکاری می کردند، چون آن زمان گروه های چپ هم آنجا بودند. مثلا سهراب حق شناس از باقیمانده های مجاهدین، از طریق گروه های چپ به آنجا آمده بود و در نیروهای چپ فلسطین فعالیت می کرد. شهید منتظری همه آنها را می آورد و با ارتباطاتی که با یاسر عرفات، ابوجهاد، امام موسی صدر، امل و... برقرار می کرد، نیروها را برای آموزش نظامی در اختیار آنها و حتی خود ما هم که آنجا بودیم می گذاشت. می توانم بگویم نود درصد کسانی که قبل از انقلاب در خارج از کشور در لبنان و سوریه آموزش دیده اند در کنار شهید محمد منتظری بوده اند.

در رژیم گذشته، ناخودآگاه مبارزان تا حدودی به سمت مبارزه مسلحانه کشیده می شدند. وقتی مأموران ساواک آنها را تعقیب می کردند، آنها می بایست چه می کردند؟ یک مبارز سیاسی در زمان شاه مجبور بود برای حفظ جاننش از دست عوامل ساواک از خود دفاع کند. اکثر کسانی که از طریق تشکیلات شهید منتظری آموزش نظامی دیده بودند، اغلب به هدف دفاع از خود آمده بودند و این دوره ها را می گذراندند نه به قصد تهاجم و حمله. به عبارتی این آموزش ها جنبه تدافعی داشت و به هیچ وجه تشکیلات شهید محمد منتظری برنامه ترور و مبارزه مسلحانه نداشت. تا آنجایی که اطلاع دارم یکی از معدود افرادی هستم که با شهید منتظری بوده و همراه او به کشورهای مختلفی رفته ام. بعدا وقتی بحث اروپا و فعالیت های شهید منتظری در آنجا شد، بیشتر توضیح خواهم داد. این فعالیت ها اغلب فرهنگی و سیاسی و هدف آن در منگنه قرار دادن رژیم ستم شاهی بود تا از سلطه دست بکشد و حکومت اسلامی بر سر کار بیاید.

حضرت امام در سال ۴۸، ۴۹ در نجف بحث حکومت اسلامی و ولایت فقیه را مطرح کردند. در این زمینه کتاب های متعددی نوشته و اکثر آنها بعدا دوباره با فعالیت های شهید منتظری تجدید چاپ و توزیع شدند. در این میان اشخاصی چون مرحوم فردوسی پور، مرحوم املائی، محتشمی، دعایی در عراق و شهر نجف درس های حضرت امام را به صورت جزوه و کتاب در می آوردند و چاپ می کردند. از این سو آقای سید حمید روحانی فقط در زمینه تاریخ اسلامی ایران فعالیت می کرد و همه اطلاعات را در این باره جمع آوری می کرد. او هیچ گاه در فعالیت های نظامی و تشکیلاتی شهید منتظری شرکت نمی کرد و فقط به دنبال تاریخ بود. نتیجه این تلاش ها تألیف مجموعه ارزشمند «نهضت امام خمینی» بود. او در واقع یکی از کسانی بود که سهم به سزایی در پیروزی انقلاب اسلامی داشت و می بایست از او قدردانی شود. در سال ۵۵ که همراه شهید منتظری بودم می بایست جزوات و کتاب هایی را جمع که تشکیل حکومت اسلامی به دست مردم ایران می رسید. تعدادی را در مکه به زوار می دادند. همچنین بعضی از کتاب ها، اسناد و جزوات را جاسازی می کردند تا از طریق مسافران وارد ایران شود. شهید منتظری آن چنان در جاسازی آنها مهارت پیدا کرده بود که مأموران گمرک و ساواک با وجود آموزش هایی که در این زمینه دیده بودند متوجه اسناد، مدارک، جزوات و کتاب های جاسازی شده نمی شدند. من کتاب «ولایت فقیه و حکومت اسلامی» را در قطع کوچک و به صورت جیبی در آوردم و تعدادی را به شهید اندرزگو دادم. بخشی را هم زوار بسا خود به تهران بردند. عده ای هم در مکه و جاهای دیگر تعدادی از آنها را توزیع کردند. در واقع ما آن زمان با امکانات بسیار کم ابتکارات جالبی می کردیم که این بخشی از فعالیت های فرهنگی شهید منتظری بود.

در این مقطع زمانی که شما در سوریه حضور داشتید

را فراهم کند تا جنازه به دمشق منتقل گردد و به این ترتیب پیکر دکتر شریعتی را در انگلستان تشییع کردند و با هواپیما به سوریه آوردند و دفن کردند. در این مراسم همه عکس‌ها و فیلم‌ها را حقیقت گرفته بود و از همه آنها فقط یک نسخه بود. پس از مراسم با همکاری مبارزان تصمیم گرفته شد تا از این موقعیت استفاده شود و مراسم روز چهارم دکتر شریعتی باشکوه برگزار گردد و در آن روز تظاهراتی علیه نظام حاکم به راه بیندازیم. امام موسی صدر تمایل چندانی نداشت که مراسم چهارم دکتر شریعتی برگزار شود، اما با صحبت‌های شهید منتظری راضی به این کار شد.

آن زمان شهید منتظری پول‌های کلانی در اختیار داشت، از این رو به امام موسی صدر گفت: «در صورتی که موافقت نکنید، این پول‌ها قطع می‌شود و به شما کمکی نخواهد شد.» از طرفی امام موسی صدر هم چون نیاز به پول داشت ناگزیر پذیرفت و به این ترتیب به‌رغم میل باطنی امام موسی صدر، مراسم چهارم دکتر شریعتی در بیروت برگزار شد. مسئولان تدارک این مراسم شهید محمد منتظری، علی جنتی و بنده حقیر بودیم. در این راستا پوستره‌های متعددی از حضرت امام، دکتر شریعتی، مرحوم طالقانی، آقای سبحانی و... تهیه کردیم تا در روز مراسم در جاهای مختلف نصب کنیم. وقتی می‌خواستیم عکس حضرت امام را در سالن نصب کنیم، هیچ کس جلو نمی‌رفت و همه به من نگاه کردند. من هم جلو رفتم و پس از آنکه سه چهار عکس چسباندم، آقای صادق طباطبایی خواهرزاده امام موسی صدر آمد و با تندی گفت: «چرا اینها را می‌چسبانی؟ در جایی که امام صدر هست امام سازی موقوف!» نزدیک بود با هم گلاویز شویم. او اجازه نمی‌داد و من همچنان عکس‌ها را می‌چسباندم. در این میان قطب‌زاده که نماینده امام موسی صدر بود، وساطت کرد و گفت: «دعا نکنید. تا همین جا که چسباندی کافی است.» بالاخره یک عکس امام موسی صدر و یک عکس کوچک دکتر شریعتی را جلو گذاشتند. در واقع در جایی که

تا بتوان حکومت واحد اسلامی را به وجود آورد. در راستای این هدف شهید منتظری راجع به انقلاب‌های فلسطین، لیبی، انقلاب‌ها و همچنین نهضت‌های آزادی‌بخش در فیلیپین، تایلند و... بر اطلاعات و تجربیات خود افزود. در حال حاضر نهضت‌های گمنامی در سراسر جهان نظیر اسپانیا، امریکا و کشورهای افریقایی داریم که ناشناخته‌اند و علیه ظلم و ستم مبارزه می‌کنند. یساری کردن به این نهضت‌ها در پیشبرد اهدافشان، وظیفه جمهوری اسلامی ایران است. پیش از انقلاب اسلامی وظیفه مبارزان بود که شهید منتظری در این زمینه بسیار فعال بود، طوری که این شهید بزرگوار به عنوان «پدر نهضت‌های آزادی‌بخش» معروف شده بود. زمانی هم که شهید شد نهضت‌های آزادی مانند انقلاب فلسطین و ... همگی عزادار شدند و خود را یتیم می‌پنداشتند. پیام‌هایی که به مناسبت شهادت او صادر کردند، بسیار جالب و خواندنی بود. باز هم تأکید می‌کنم که اعتقاد شهید منتظری بر این بود که به کمک همه مسلمانان جهان می‌توانیم حکومت اسلامی را دوباره احیا کنیم. به این ترتیب شهید منتظری ساکت نمی‌نشست و تصمیم گرفته بود به عنوان شاکرد و پیرو امام حرکت کند، طوری که حضرت امام پس از شهادت شهید منتظری از او به عنوان فرزند اسلام و قرآن یاد کردند.

لازم می‌دانم راجع به قضیه دکتر شریعتی مطالبی بیان کنم. قبل از آنکه دکتر شریعتی از ایران خارج شود شهید منتظری برای او گذرنامه پاکستانی تهیه کرد، اما او نتوانست با نام مزینانی برای خود گذرنامه بگیرد و بسا گذرنامه خود به فرانسه و از آنجا انگلستان رفت. قرار بود به خانواده خود در انگلستان ملحق شود. راجع به مرگ دکتر شریعتی دو روایت وجود داشت. یکی اینکه شب هنگام وقتی سوسن و سلارا وارد انگلستان شدند، دکتر شریعتی از آنها پرسید: «چرا مادر نیامد؟» آنها پاسخ دادند: «جلوی او را گرفتند و مانع آمدنش شدند.» می‌گویند به‌حدی ناراحت شد و آن‌قدر سیگار کشید تا بالاخره سگتکه و فوت کرد. روایت دیگر اینکه یکی از مأموران ساواک در انگلستان او را ردیابی کرد و در موقعیت مناسب در منزلش سرش را به زمین کوبید و او را به قتل رساند. در هر دو صورت چون هجرت کرده بود و علیه رژیم مبارزه می‌کرد به قول جلال‌الدین فارسی ما او را شهید می‌دانیم. هر چند نقل و گفتگوهای بسیاری در این باره وجود داشت. بعضی می‌گفتند، از عوامل رژیم بوده است. عده‌ای می‌گفتند، از عوامل ساواک بود و برخی هم می‌گفتند، او شهید بوده است. به هر حال این شخص در انگلستان فوت شده بود و رژیم قصد داشت از مرگ او سوءاستفاده کند. اگر رژیم موفق می‌شد جسد او را به ایران بیاورد اعلام می‌کرد که از عوامل خودمان بوده است. مبارزانی که در خارج از کشور بودند به این نتیجه رسیدند که هر طریقی که ممکن است نگارند جسد او را وارد کشور کنند. در این میان اعضای انجمن اسلامی اروپا، روحانیت و بیشتر از همه اعضای نهضت آزادی و قطب‌زاده و ابراهیم یزدی در این زمینه نقش داشتند. ابراهیم یزدی و سایرین فکر می‌کردند بهترین مکان برای بردن و دفن جنازه کشور سوریه است. شهید محمد منتظری از امام موسی صدر خواست با توجه به روابط حسنه‌ای که با حافظ اسد داشت، زمینه آن



داشتند. در زمانی که شهید منتظری به کشورهای عربی مانند بحرین می‌رفت، مبارزان ما نمی‌توانستند امکاناتی به دست آورند مگر اینکه آنها در اختیارشان قرار می‌دادند. لازم است صراحتاً بگویم مبارزان بحرینی به دلیل تمکن بالایی که داشتند برای تهیه بلیط‌های هواپیمایی کمک‌های زیادی به ما می‌کردند و امکانات بسیاری در اختیار شهید محمد منتظری قرار می‌دادند. در مقابل آن شهید بزرگوار همه تجارب انقلابی خود را به آنها منتقل کرد تا بتوانند علیه دشمن‌های خائن قد علم کنند. این مسائل همه به هم متصل است و اگر آنها را تفکیک کنیم به جایی نخواهیم رسید. در لبنان آیا می‌توان گفت بدون کمک فلسطینی‌ها قادر به ادامه مبارزاتمان بودیم؟ لازم بود در کنار ملت فلسطین قرار بگیریم و با تبادل اطلاعات و تجربیاتمان با مبارزان فلسطینی بتوانیم علیه ظلم و استکبار داخلی و خارجی بایستیم. این نوع نگاه و تفکر انترناسیونالیستی در شهید منتظری بسیار عمیق بود، به همین خاطر دامن به کشورهای مختلف سفر می‌کرد و در تلاش بود تا تشکیلات کوچک را به تشکیلات منسجم مبارزاتی تبدیل کند، مانند نهضت آزادی‌بخش بحرین، نهضت آزادی‌بخش عراق و... در واقع همه تلاشش این بود که گروه‌های کوچک مبارزاتی را علیه ظلم و استکبار جهانی و به نفع اسلام متحد کند. اگر هر یک از خلفای حاشیه خلیج فارس، ظالمانی که در افغانستان، سوریه، لبنان و... بودند ساقط می‌شدند، در حقیقت به نفع اسلام و مسلمانان بود. وقتی انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، این موفقیت فقط منحصر به ملت ایران نبود، بلکه پیروزی سایر ملت‌های مسلمان علیه ستم و استبداد بود. این پیروزی ترس و وحشت عظیمی در سلاطین و حتی اسرائیل ایجاد کرد. لازم است بگویم زمانی که آنجا بودیم ناخودآگاه بعضی مواقع صحبت از لیبی می‌شد. متأسفانه تا نام لیبی می‌آمد، سایرین می‌گفتند: «آنها بی‌دینند.» و سخنانی از این قبیل. قذافی و دیگر مسئولان لیبی تفکر انترناسیونالیستی داشتند و معتقد بودند در این آشفته بازار، لیبی به‌تنهایی نمی‌تواند موفق شود و نیاز به نهضت‌های آزادی‌بخش سایر کشورها دارد.

تفکر شهید محمد منتظری و سایر مبارزان علیه رژیم شاهنشاهی که همه نشأت گرفته از اعتقادات حضرت امام بود این بود که می‌بایست همه مستضعفان جهان متحد شوند

در حقیقت این نهضت‌های رهایی‌بخش از صدر اسلام تا فعالیت‌های سیدجمال‌الدین اسدآبادی و پس از آن شهید اندرزگو و سپس شهید منتظری و همین‌طور الی آخر ادامه دارد. اگر ادعا کنیم که شهید منتظری مبتکر آن بود، سخت در اشتباهیم. شهید محمد منتظری معتقد بود به تنهایی نمی‌توانیم مبارزه کنیم. به عبارتی اگر تفکر نهضت آزادی و سایرین را داشتیم، این انقلاب به پیروزی نمی‌رسید.

می‌بایست امام را مطرح و معرفی می‌کردیم، اجازه نمی‌دادند. در مراسم چهارم دکتر شریعتی، امام موسی صدر، اعضای نهضت‌های آزادی‌بخش فلسطین، ارتیره، یاسر عرفات و عده‌ای از ایرانی‌ها حضور داشتند. با توجه به اینکه در آن مراسم شهید منتظری به امام موسی صدر خط داده و محور سخنرانی را مشخص کرده بود، امام موسی صدر و همین‌طور یاسر عرفات ضمن سخنرانی‌شان از انقلاب اسلامی حمایت کردند. به این ترتیب جوی ناخوایسته برای امام موسی صدر و خواسته برای ما علیه رژیم ایجاد شد و مراسم به‌خوبی برگزار شد و در جریان بازتاب خوبی داشت و سفیر ایران در لبنان را که رئیس ساواک آنجا هم بود خشمگین و غضبناک کرد. عده‌ای از روحانیون هم که با دکتر شریعتی مخالف بودند مانند مرحوم مرتضی عسکری نامه تندی به شیخ شمس‌الدین با این مضمون نوشت: «تو که در آنجا هستی چسرا اجازه دادی چنین کاری را انجام دهند؟ این شخص



ملحد است و شما نباید این کار را می کردید.»

قبل از مراسم با کمک دکتر چمران و علی جنتی کتاب «آری ایمن چنین است ای برادر» و «فاطمه فاطمه است» دکتر علی شریعتی را به عربی ترجمه کرده بودیم و پس از مراسم کتابها را در معرض فروش گذاشتیم. پس از آنکه مراسم تمام شد. امام موسی صدر آمد و گفت: «شما پدر ما را در آوردید. آبروی ما را بردید. من نمی خواستم در این مراسم شرکت کنم. ناچار به شرکت در این مراسم شدم.» در صورتی که هر کس دیگری بود می بایست خوشحال می شد، اما چون محافظه کار و حسابگر بود اعلام کرد: «ما را به شرایطی انداختید که امکانات بسیاری را از دست دادیم.» پس از آن قرار بر این شد با خانم دبلاغ، آقایان قطب زاده، غرضی، آلا و پش و چند نفر دیگر برای ارزیابی مراسم نزد امام موسی صدر برویم. شب بود و همه نشسته بودیم. شام مفصلی آوردند. ما هم گرسنه و تشنه بودیم. پس از صرف

حسینی که شهید منتظری داشت این بود که در این گونه مباحث سیاسی حرف آخر را اول می زد، از این رو راجع به عباس امیر انتظام چنین گفت: «عباس امیر انتظام جاسوس امریکا و پهلوی است و...» و همه اینها را بیان کرد. پلیس ها هیچ یک از جنایتکاران را نمی توانستند کشف کنند، مگر آنکه خودشان خود را لو بدهند. پلیس ها به دلیل تجری که دارند متوجه می شوند، اما مردم عادی متوجه نمی شوند.

غذا همگی به من گفتند: «این چه حرکتی بود؟ این شیوه ثروتمندان است. این کارها اصلا صحیح نیست. شما باید زندگی آرام، ساکت و مستضعفی داشته باشید. این غذاها طاغوتی بود.» من به شهید چمران گفتم: «دوستان اعتراض کرده اند که ایمن چه غذایی بود که دادید؟» شهید چمران جواب داد: «من تعجب می کنم. اگر به شما چنین غذایی بدهیم ایراد می گیرد و اگر هم ندهیم می گویند اینها گرسنه و گدا هستند و باز هم ایراد می گیرید. ما نمی دانیم با شما چه کنیم؟»

خلاصه تصمیم گرفتیم خدمت حضرت امام برویم و گزارش این جریانها را به امام بدهیم. شهید چمران گفت: «من نمی توانم بروم. اگر بروم تکه بزرگ گوشت است چون حسینی فرد با من مخالف است.» هر کس برای نرفتن بهانه ای آورد. ناگزیر آقای قطب زاده پذیرفت خدمت حضرت امام برود و ماجرای آن شب را توضیح دهد. حضرت امام بیانیه زیبایی در این باره صادر کردند: «اکنون که به نظر می رسد انقلاب اسلامی در حال به پیروزی رسیدن است، بر شما و مسلمانان واجب است با کسانی کار کنید که صد در صد اسلامی باشند.» یعنی به ما هشدار داد که با هر نیرویی نمی توانیم کار کنیم. لازم است اشاره کنیم با وجودی که مراسم چهلمین روز درگذشت دکتر شریعتی به خوبی برگزار شد، اما در کنار آن تنش هایی هم وجود داشت مثلا جلال الدین فارسی و حمید روحانی از دیدگاه اسلامی، لیکن روحانیت مرتجع و رژیم از نگاهی دیگر مسبب این تنش ها بودند.

با توجه به اینکه پس از شهید محمد منتظری نهضت های آزادی بخش عملا دست سید مهدی هاشمی بود، آیا شهید منتظری در آن مقطع زمانی متوجه انحرافات فکری مهدی هاشمی شده بود و یا او به همان صورتی که سایر نیروهای مبارزاتی را به سمت خود کشانده بود، مهدی هاشمی را هم جذب کرده بود. آیا به او اعتماد کامل

داشت و در مجموع روابط شهید منتظری با سید مهدی هاشمی چگونه بود؟

شهید منتظری و سید مهدی هاشمی هم شهری بودند و از بچگی با هم بزرگ شده و هم سن و سال و هر دو تحصیل کرده حوزه و مبارز بودند، اما یکی از آنها خارج از کشور و دیگری داخل کشور فعالیت های مبارزاتی داشت. زمانی که سید مهدی هاشمی به سرپازی رفت، اطلاع ندارم شهید منتظری در زندان یا خارج از کشور بود. وقتی وقایع نجف آباد و اصفهان رخ داد و افرادی از جمله شمس آبادی کشته شدند و بحث شهید جاوید مطرح گردید، در آن زمان سید مهدی هاشمی دستگیر و به سه بار اعدام محکوم شد. در این مقطع شهید منتظری، آقای غرضی، خانم دبلاغ و بنده در لبنان بودیم. شهید منتظری از جزئیات وقایعی که در ایران رخ می داد، اطلاع دقیقی نداشت. سید مهدی هاشمی یکی از مبارزاتی بود که گروه «الله اکبر» را تشکیل داد. در آن روزها جوسی به وجود آمده بود که اکثر روحانیون حضرت امام را قبول نداشتند و حتی عده ای از آنها می گفتند: «حضرت امام و طرفدارانش وهابی هستند!» و علنا با امام مخالفت می کردند. در نجف هم وضع به همین صورت بود. حتی در نجف این گفته نقل قول بود و همه ما شنیده بودیم که در فیزیوه وقتی شهید مصطفی خمینی از لیوانی آب می نوشید، روحانیون مرتجع می گفتند: «از آن لیوان نمی شود آب خورد، باید آن را آب کشید، چون نجس است.» شمس آبادی هم به حضرت امام اعتقادی نداشت و طرفدار آیت الله خویی بود. ضمن مبارزات ممکن است مبارزان در مسیر خود اشتباه کنند، مانند حجتیه ای ها که به جای آنکه برضد رژیم پهلوی باشند، خود با انحرافات که داشتند به نفع رژیم و علیه مخالفان آن عمل می کردند. سید مهدی هاشمی دچار می شد. شمس آبادی و همفکرانش مخالف حضرت امام و آیت الله منتظری بودند. اشتباه بزرگ سید مهدی هاشمی و همراهان او، قتل شمس آبادی بود. البته رژیم هم می خواست چنین اتفاقاتی بیفتد.

پس از چهلم دکتر شریعتی مبارزان در دفاع از حضرت امام و زندانیان سیاسی در پاریس اقدام به اعتصاب غذا کردند. شهید منتظری وقتی مطلع شد که قرار است سید مهدی هاشمی را اعدام کنند، با توجه به شناختی که از او داشت و اینکه در هر صورت او یک مبارز بود، تصمیم گرفت از او دفاع کند. هنگامی که قضیه اعدام سید مهدی هاشمی مطرح شد، خانم دبلاغ و سایرین خدمت حضرت امام رفتند و به ایشان اطلاع دادند که می خواهیم چنین کاری را انجام بدهیم و این کار فداکاری برای سید مهدی هاشمی است. حضرت امام به آنها فرمودند: «این کار را نکنید! او یک قاتل است، نه یک سیاسی. نیازی به دفاع ندارد.»

به رغم مخالفت حضرت امام، این مجموعه کار خود را انجام دادند. شهید منتظری از این ماجرا برای حمایت از امام، روحانیون و مبارزه و نیز معرفی نظام و امام در سطح جهانی استفاده کرد. با توجه به اینکه شهید منتظری ارتباطات خود را با مبارزان و دانشجویان انجمن اسلامی در کشورهای اروپایی محکم کرده بود از این فرصت به خوبی استفاده کرد تا در فرانسه چنین اعتصاب غذایی را

به راه بیندازد. به دنبال آن هادی غفاری از پاکستان و افراد زیادی از نقاط مختلف به فرانسه رفتند. این مقطع زمانی بود که من از همه حتی شهید منتظری دلخوری پیدا و از طرفی با توجه به اطلاعات و تجربیاتی که کسب کرده بودم، مستقل شده بودم و هر کاری را که به نظر صحیح بود انجام می دادم. به عبارتی برای خودم کار می کردم. در حالی که شهید منتظری کارهایش را انجام داده و به پاریس رفته بود، خانم دبلاغ و آقای آلا و پش در بیروت مانده بودند و خیلی سی به من اصرار کردند من هم به پاریس بروم. نمی دانم با وجود اصرارهای فراوان و موقعیتی که پیش آمده بود و می توانستم دوستان قدیمی را هم ملاقات کنم، اما از درون عاملی مانع رفتن من به پاریس می شد. من نه راجع به این قضیه خدمت حضرت امام رفته بودم و نه از سایرین در این باره در خدمت امام اطلاعی داشتم، وقتی بعدا این جریان را در ایران شنیدم، بسیار خدا را شکر کردم که نرفتم. عده ای از دوستان که از بیروت رفته بودند، در آنجا لباس روحانیت به تن کردند تا نشان دهند در این جریان روحانیت هم حضور دارند. همین طور تعدادی از روحانیون و دوستانی که در اروپا بودند، در کلیسای سنت تورین تحصن کردند.

من چون کارم مطبوعاتی بود، نتیجه گزارش کلیسای سنت تورین را از روزنامه های عربی در آوردم و با همکاری آقای غرضی و خانم دبلاغ آن را چاپ کردیم. بعد از آن ماجرا اختلافات شدیدی میان خانم دبلاغ، آقای غرضی و شهید منتظری در لبنان به وجود آمد. به عبارتی همان اتفاقی که در سازمان مجاهدین خلق افتاد، این بار در بین دوستان ما در لبنان رخ داد. البته از ایران و نقاط دیگر آمدند تا اختلافاتشان را حل کنند، اما سودی نداشت. به نظر من این اختلاف بیشتر بر سر مدیریت تشکیلات بود. زیرا آقای غرضی و خانم دبلاغ با هم همفکر شده بودند و قصد داشتند تشکیلات خاص خود را به وجود آورند و از طرفی امکانات مالی در اختیار شهید منتظری بود و آنها می خواستند آن امکانات را در اختیار خود بگیرند. کار به جایی رسید که شهید منتظری تنها کاری که می توانست انجام دهد این بود که همه امکانات را در لبنان رها کند و به خلیج فارس برود و فعالیت های مبارزاتی اش را در آنجا پی بگیرد. با جدا شدن شهید منتظری، آنها خیلی کوشش کردند مرا در جناح خود نگاه دارند، اما من زیر بار نرفتم. من هم تسویه حساب کردم و به آلمان رفتم. خانم دبلاغ و آقای غرضی هم در سوریه و لبنان به فعالیت های خود ادامه دادند. به این ترتیب من در این مقطع زمانی از شهید منتظری جدا شدم که این جدایی تا زمان هجرت امام به پاریس ادامه داشت.

یک روز در خانه نشسته بودم که محمد از کویت با من تماس گرفت و گفت: «ابو حمید! حضرت امام دارند به



۱۳۵۹. شهید منتظری در جلسه شورای عالی دفاع

۱۳۵۹ شهید منتظری به اتفاق هیئت لیبایی در برابر ورودی بهشت زهرا.



شهید مطهری و شهید بهشتی مرتباً در رفت و آمد بودند. او با آنها ارتباط داشت و بحث و گفتگو می‌کرد و از آنها اطلاعات و اخبار را دریافت می‌کرد. هنگامی که پدر ایشان تصمیم گرفت بازگردد، شهید منتظری هم همراه ایشان عازم ایران شد. شهید منتظری با گذرنامه بحرینی همراه پدر از طریق عراق وارد قصر شیرین شد. از این طرف من هم از فرانسه به آلمان رفتم و دوباره میان ما جدایی افتاد. میانه شهید منتظری با بازرگان، سنجابی، شهید مطهری و شهید بهشتی چگونه بود. با توجه به اینکه شهید مطهری نیروی عمیق و متفکری بود روابط شهید منتظری با شهید مطهری چگونه بود؟

یکی از ویژگی‌های شهید منتظری این بود که با همه تعامل و ارتباط داشت که این خصلت اقتباسی از خصوصیات اخلاقی حضرت امام بود. به عنوان مثال حضرت امام با سنجابی، بازرگان و حسن زویه هم ارتباط داشت، اما چند تن را نمی‌پذیرفت. مثلاً منصور، خبرنگار روزنامه اطلاعات را به هیچ عنوان به حضور نپذیرفت. یا امام درباره جلال تهرانی فرمودند: «تا استعفا ندهی تو را نمی‌پذیرم». هنگامی که جلال تهرانی استعفا داد، امام او را به حضور پذیرفتند. همچنین راجع به بختیار فرمودند: «تا زمانی که استعفا ندهد، او را ملاقات نخواهم کرد». اما با سایرین با وجود افکار التقاطی، برای پیشبرد اهداف انقلاب تعامل می‌کرد. شهید منتظری پس از ورود به ایران با سنجابی، بازرگان و شهید مطهری و... ارتباط داشت و با هیچ کدام اختلافی نداشت، بجز شهید بهشتی که بعداً به این موضوع خواهیم پرداخت. شهید محمد منتظری در خارج از کشور با عناصر و گروه‌های مختلف مانند نهضت آزادی، امام موسی صدر، نواب سفیر ایران در فرانسه اختلافاتی داشت، اما با جامعه روحانیت اختلافی نداشت. شهید منتظری با مولفه اسلامی، عسکراولادی و شکوری روابط خوبی داشت. در واقع هنر شهید منتظری این بود که از آنها امکانات می‌گرفت و در راه انقلاب مصرف می‌کرد. در ابتدا روابط شهید منتظری با بازرگان، ابراهیم یزدی و امیرانظام خوب بود، اما زمانی که متوجه ماهیت آنها شد و چهره واقعی آنها را قبل از امام شناخت، مقابلشان ایستاد و از آن به بعد روابطش با آنها به هیچ وجه اصلاح نشد. در حقیقت شهید منتظری شیوه حضرت امام را اتخاذ و کوشش کرده بود از همه امکانات برای پیروزی انقلاب استفاده کند و به نظر من در حال حاضر رهبر معظم انقلاب اسلامی هم همین روش را به کار می‌برند.

رابطه شهید منتظری با شهید مطهری بسیار نزدیک بود. اگر تاریخ تشکیل سپاه را بررسی کنید، با وجود آنکه عده‌ای آن را به خود گرفته‌اند، اما در واقع سپاه را شهید منتظری تشکیل داد. وقتی شهید منتظری وارد ایران شد، به خوبی

به حرف او توجهی نمی‌کرد و به من می‌گفت: «تو کارت را بکن». ابراهیم یزدی عملاً مخالفت می‌کرد.

می‌خواهم جایگاه شهید منتظری را برایتان بگویم که اگر او حضور نداشت، آن بیانیه که بعدها آن را به من داد و برای نخستین بار در نشریه والفجر چاپ کرد، هیچ‌گاه نوشته نمی‌شد. همچنین اولین سخنرانی که حضرت امام در پانزدهم مهرماه در بین دوستان کردند و هنوز هیچ‌کس نسخه‌ای از آن را در اختیار

ندارد و چندین بار هم مرکز تنظیم و نشر آثار امام آن را به عنوان یک سند تاریخی از من خواست که هنوز به آنها نداده‌ام. اگر محمد نبود نوارهای سخنرانی امام در روزهای هفدهم، هجدهم و نوزدهم مهر هیچ‌گاه پخش نمی‌شد، زیرا جزی شهید منتظری کس دیگری به فکر این کار نبود و آن را انجام نمی‌داد. او با قاطعیت نوار را ضبط می‌کرد و به من می‌داد و من هم از طریق تلفن آن را پخش می‌کردم. از پانزدهم مهر تا آبان ماه کار ما همین بود. شهید منتظری بارها و بارها به من می‌گفت: «ابتدای این نوارها را که پخش می‌کنی خودت صحبت کن.» من این کار را نمی‌کردم. نوارها را به سایرین می‌دادم و آنها تکثیر می‌کردند و من هم آن را پخش می‌کردم. یک هفته از حضور امام در پاریس می‌گذشت که خانم دباغ و آقای غرضی به آنجا آمدند. آنها هم یک تشکیلات بودند و امکانات لازم برای این کار را داشتند، به همین دلیل مسئولیت ضبط، تکثیر و توزیع سخنرانی‌ها را خانم دباغ، آقای غرضی و آقای آلدپوش بر عهده گرفتند و من و شهید منتظری خودمان را کنار کشیدیم.

شهید منتظری تا زمانی که در پاریس بود همه تلاشش این بود که با لیبی و نقاط دیگر ارتباطات لازم را ایجاد کند تا این انقلاب زودتر به پیروزی برسد. شهید منتظری شیفته و شاکر حضرت امام و به عبارتی در شخصیت ایشان ذوب شده بود و سعی می‌کرد اهداف ایشان را پیاده کند. هنگامی که پدر شهید منتظری به پاریس آمد می‌دیدم مبارزان مختلف اطراف او جمع می‌شدند. به شهید منتظری می‌گفتم: «محمد! نگذار اینها تا این حد نزدیک شوند. آنها چپی و فرصت‌طلبند و سوءاستفاده می‌کنند.» او می‌گفت: «ایراد ندارد. بگذار این انقلاب عمومی شود.» شهید منتظری چنین دیدگاهی داشت و دیدش نسبت به مسائل باز و روشن بود، در صورتی که سایرین سعی می‌کردند همه چیز را بین خودشان تقسیم کنند. در حالی که شهید منتظری می‌خواست انقلاب ما عمومی و علنی باشد. لازم است بگویم در این مدت بازرگان، سنجابی،

پاریس می‌روند. بلند شو و سریعاً خود را به پاریس برسان.» آدرس منزل بنی‌صدر را هم به من داد. من هم فوراً مقدمات سفر به پاریس را مهیا کردم و با گذرنامه پاکستانی عازم آنجا شدم. به این ترتیب دو ساعت پس از ورود امام، به پاریس رسیدم و خدمت ایشان رفتم. سپس شهید منتظری هم به پاریس آمد. علاوه بر من و شهید منتظری، محتشمی، مرحوم فردوسی‌پور، مرحوم املائی، ابراهیم یزدی و... هم در پاریس خدمت حضرت امام حضور داشتند و سایر مبارزان و دوستانی که در اروپا بودند به تدریج به ما پیوستند. بنده کارهای اولیه امام را انجام می‌دادم. به عنوان مثال تهیه نان و غذا برای آنها که به تازگی آمده بودند و به محیط آشنایی نداشتند، مشکل بود و تنها کسی که می‌توانست از عهده آنها برآید، حقیر بودم که افتخاری نصیب شده بود که در خدمت امام باشم. وقتی حضرت امام وارد پاریس شدند، خیلی‌ها کوشش می‌کردند ایشان را سمت خودشان ببرند. اگر ایشان منزل قطب‌زاده، یا بنی‌صدر می‌رفت فاجعه بود، چون هرکدام بعداً ادعاهایی داشتند، از این‌رو ایشان فرمودند: «من خانه هیچ‌کدامان نمی‌آیم و به منزلی غیر از منزل شماها می‌روم.» آن زمان بحث بر سر این بود که حضرت امام را به کجا ببرند. آقای فرسود که از همسرش جدا شده بود و به عبارتی متاثره انقلابی بوده بود، قرار بود منزل را تحویل بدهد، اما هنوز کلیدش دست دوستان بود. به حضرت امام اطلاع دادند آن خانه خالی است. امام هم موافقت کردند آنجا بروند. وقتی وارد خانه شدیم هنوز کارتن کتاب‌های فرسود آنجا بود. یک اتاق را برای حضرت امام آماده کردند. در اتاقی دیگر هم آقای فردوسی‌پور و سایرین و در یک اتاق هم من و چند تن از دوستان بودیم و کارها را رتق و فتق می‌کردیم.

به خاطر دارم شنب دوم ورودمان به پاریس بود که هادی غفاری تماس گرفت که من الان آمده‌ام و در فرودگاه شارل دوگل هستم. من هم رفتم و او را از فرودگاه آوردم. وقتی تلفن زنگ می‌زد و دوستان از جاهای مختلف به پاریس می‌آمدند، معمولاً من تا فرودگاه دنبالشان می‌رفتم، چون تاحدودی به آنجا آشنایی داشتم. به تدریج که تعداد افراد زیاد شد، کارها بین دوستان تقسیم شد. به این ترتیب کار من ارتباط میان مبارزان در آلمان بود. وقتی وارد پاریس می‌شدند، من دنبالشان می‌رفتم و آنها را از فرودگاه تا منزل امام می‌آوردم. نخستین کاری که شهید منتظری پس از ورودش انجام داد این بود که با آقای احمد خمینی، هادی غفاری و آقای فردوسی‌پور اولین بیانیه روحانیون مبارز خارج از کشور را صادر کردند. سپس آقای احمد خمینی آن بیانیه را بلند خواندند و آن را ضبط کردند. در این مجموعه ابراهیم یزدی چون همراه امام آمده بود، سعی می‌کرد همه کاره حضرت امام باشد. اخباری که می‌آمد ابتدا از کانال ابراهیم یزدی عبور می‌کرد و سپس به حضرت امام می‌رسید و همین‌طور هم بالعکس. از این طریق ابراهیم یزدی در جریان همه اخبار و امور قرار داشت. شهید منتظری هم از اخبار مطلع بود، اما با ابراهیم یزدی میانه‌ای نداشت. هنگامی که حضرت امام سخنرانی می‌کردند، شهید منتظری ضبط صوت را مقابل ایشان قرار می‌داد و صحبت‌هایشان را ضبط می‌کرد. شب هنگام در پاریس هزینه مکالمات تلفنی از ساعت معینی به بعد کمتر می‌شد. من هم شماره تلفن همه دوستان در خاورمیانه از جمله ایران را داشتم. از ده شب پشت تلفن می‌نشستم. آن زمان هم مثل حالا نبود که به راحتی با ایمیل حجم زیادی از اطلاعات را در زمانی کوتاه منتقل کنیم. از ابتدای سخنرانی گوشه تلفن را جلوی ضبط می‌گذاشتم و طرف در کویت، تهران یا بحرین آن را ضبط می‌کرد. ابراهیم یزدی فریاد می‌زد: «این کارها را نکنید. این صحبت‌ها در این حد نیست. وجهه ما و انقلاب پایین می‌آید.» شهید منتظری

عباس امیرانظام هم به عنوان یک جاسوس یا عملگر و مواضعش خود را لو داد. همان‌طور که حضرت امام فرمود: «شما می‌توانید انسان‌ها را کشف کنید و اگر می‌خواهید بدانید یک مسئول خوب یا بد است، به دنبال سوابقش بروید و دریابید پدر و مادر او چه کسانی بوده‌اند. مواضع قبل و بعد از انقلاب او چه بوده است و آنگاه این موارد را کنار هم بگذارید و نتیجه بگیرید.»

۱۳۵۸. حزب جمهوری اسلامی.



لازم است اشاره کنم کنگرولو هم که قبلا در خارج از کشور با ما فعالیت داشت، به سپاه آمد. او هم به تدارکات سپاه رفت. در اردیبهشت ماه جلود به ایران آمد. شهید چمران میخواست او را گروگان بگیرد که سیدحسین خمینی مشقت محکمی به سینه او زد و گفت: «سر جایب بنشین!» کاری نکن دوباره تو را همان جایی که بودی، به لبنان برگردانم. به تو ربطی ندارد. جلود پس از ورود به ایران خدمت حضرت اسام رفت. در فاصله‌ای که جلود در ایران بود، در روز دوم و سوم

اردیبهشت، طبق پیش‌بینی خود شهید مطهری، ایشان توسط یکی از افراد گروه خائن و جنایتکار فرقان به شهادت رسید. در دوازدهم اردیبهشت ماه این شخصیت بزرگوار برای همیشه ما را ترک و دعوت حق را لایک گفت. در تشییع جنازه آن شهید بزرگوار، جلود هم حضور داشت که من هم از طرف سپاه برای محافظت از او در کنارش بودم. جلود ده روز در ایران اقامت داشت. هنگامی که وارد فرودگاه شدم، گاردهای جاویدان را با اسلحه‌های ۳۰۳ اما با خشاب‌های خالی مشاهده کردم که آنجا حضور داشتند. زمان خداحفاظی در فرودگاه آریبی جی به دست‌های لاهوتی را دیدم. قصد داشت هوایما را هدف بگیرد. به خاطر دارم آن روز من فقط یک شلوار نظامی به پا داشتم و سایر لباس‌های عادی بود. آن شلوار متعلق به سرهنگ معوم منوچهری از ساواک بود. پس از پیروزی انقلاب زمانی که اتاقش را کشف و ضبط کردیم، دیدم یک‌دست لباس نو نظامی آویزان کرده بود. از روپوش خرمش نامید، اما شلوارش را به دلیل آنکه نظامی بود به تن کردم. ابتدا هوایمایی که قرار بود جلود سوار شود، خالی بلند شد. از او پرسیدم: «چرا سوار نشدید و این هوایما خالی بلند شد؟» او پاسخ داد: «به دلیل آنکه مطمئن شوم در آن بمبی جاسازی نشده است.» گفتیم: «اینجا کشور ماست.» وقتی این حرف را شنیدیم یک لحظه احساساتی شدیم و گفتیم: «حقیقتش این است که می‌خواهم آنجا بیایم. خسته‌ام.» گفت: «بیا!» هوایما در آسمان فرودگاه تهران دوری زد و نشست. چون عملیات بود، ابوشریف هم در آنجا حضور داشت. من هم که فرمانده «ایسا» بودم، آریبیجی به دست‌های لاهوتی هم برای هدف گرفتن هوایما به همراه فرمانده‌شان آمده بودند. هنگام بالا رفتن، من در یک سمت جلود و ابوشریف در سمت دیگر او قرار گرفتیم و هر سه وارد هوایما شدیم. وقتی من و جلود نشستیم، ابوشریف پس از رویوسی و خداحفاظی با کلاشینکف و ژ۳ پایین آمد و در هوایما را بستند. تازه بچه‌ها یادشان آمد که من

می‌دانست که نباید ارتش را از بین برد. در عین حال ما نیاز به یک نیروی ارتشی و نظامی داشتیم، لیکن باید آن نیرو را پاک کرد. به عبارتی هم ارتش و هم آن نیرو می‌بایست در کشور باشند. شهید منتظری به ارتش نفوذ کرد و با افرادی چون شهید نامجو، کلاهدوز، کنیریسی و... ارتباط یافت و آنها به‌خصوص کلاهدوز و شهید نامجو را به سمت انقلاب سوق داد و از تجربیات و اطلاعات این دو برای نیرویی که می‌خواست تشکیل دهد، استفاده کرد. در واقع بدون ارتش، نیروهای مسلح و سپاه نمی‌توان اهداف انقلاب را پیش برد، از این‌رو خدمت شهید مطهری رفت و با توجه به اینکه روابط بسیار خوبی با هم داشتند، در این باره به بحث و گفتگو نشستند. شهید منتظری به شهید مطهری گفت: «حاج آقا! ما می‌خواهیم چنین تشکیلاتی به نام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به وجود آوریم.» شهید مطهری هم او را تأیید کرد و به اتفاق هم خدمت حضرت امام رفتند. به این ترتیب شهید منتظری به عنوان یک شاکرد در کنار شهید مطهری نشست و شهید مطهری موضوع را با امام در میان گذاشت. حضرت امام هم آن را تأیید کردند. این هم نوعی تبعیت از امام بود، زیرا شهید منتظری می‌توانست به‌تنهایی چنین کاری را انجام دهد، اما می‌بایست مجوز می‌گرفت که در نهایت مجوز تشکیل سپاه را از حضرت امام گرفت. زمانی که بازرگان، یزدی و لاهوتی از این قضیه باخبر شدند، درصدد برآمدند سپاهی را تشکیل دهند که تحت نفوذ خودشان باشد، از این رو مرحوم لاهوتی را جلو انداختند تا مجوز را بگیرد. به این ترتیب سپاهی هم تحت نظر نخست‌وزیر تشکیل شد. در نتیجه دو سپاه به وجود آمد. شهید منتظری برای اسم‌گذاری ید طولایی داشت. می‌دید اگر سپاه پاسداران بگذارد، با آنها ادغام می‌شود به همین دلیل با کمی جایب نام «ایسا» را انتخاب کرد. مقر آن اداره گذرنامه در شهرآرا بود و برویچه‌های قدیم را جمع کرد. من هنوز در آلمان بودم. از طرفی ابوشریف به عنوان فرمانده عملیاتی سپاه در بخش جمشیدیه سپاه راه‌اندازی کرد. لاهوتی هم بخش عباس‌آباد و یادگان حُر را گرفت. خانم دیباغ و غرضی هم پاسداران سپاه را تشکیل دادند و به صورت اطلاعاتی فعالیت می‌کردند. با این اوصاف چهار سپاه به وجود آمد.

از یک سو پس از بازگشت شهید منتظری با پدرش به ایران من در آلمان شناسایی و دستگیر شدم و یک ماه در زندان آلمان بودم تا هنگامی که انقلاب ایران به پیروزی رسید. دولت آلمان به من پیشنهاد داد که درخواست پناهندگی سیاسی کنم. گفتیم: «این حکومت خودمان است و نیازی به پناهندگی سیاسی ندارم.» آنها در واقع می‌خواستند مرا تحویل رژیم شاه دهند که با سقوط رژیم مجبور شدند مرا آزاد کنند. من در چهارم اسفند ماه ۵۷ به ایران بازگشتم، ابتدا خدمت پدر و مادرم و سپس حضرت امام رفتم. بعد از پرس و جو توانستم دو روز بعد از آمدنم محمد را پیدا کنم. او مسئول سپاه پاسداران بود و مرا با آغوش باز پذیرفت و به عبارتی مرا به عنوان جانشین خود انتخاب کرد، طوری که من همه فعالیت‌ها را انجام می‌دادم و مسئول آموزشی، اطلاعاتی و... بودم که چند نفر دیگر هم با ما همکاری می‌کردند. به این ترتیب کارهای ما پیش می‌رفت.

به‌تدریج رندان شروع به آزار کردند و کار به جایی رسید که نزد آیت‌الله منتظری رفتند و از شهید منتظری به پدر شکایت کردند. ایشان هم محمد را به قم احضار کرد و به عنوان پدر، او را در قم نگاه داشت. در این میان بحث ادغام سپاه مطرح گردید. سید مهدی هاشمی هم به سپاه پاسداران آمد. لازم است بگویم شهید منتظری به دلیل امکاناتی که سید مهدی هاشمی و همکارانش در اختیار داشتند، با آنها ارتباط داشت، ولی به هیچ وجه با آنها همکاری نکرد.

جا مانده‌ام. من هم برایشان از پشت شیشه دست تکان دادم. به این ترتیب نخستین مهمان از سوی دولت جدید ایران به لیبی بودم. ده روز آنجا بودم و با مسئولان آن کشور گفتگو کردم و طبیعی بود در این میان از امام موسی صدر و... هم صحبت‌هایی می‌شد. وقتی وارد یونان شدم چون گذرنامه نداشتم، دستگیر کردند. من یک گذرنامه لیبیایی داشتم. از گذرنامه عکس گرفتند و غیر از آن هیچ چیز دیگری به همراه نداشتم. سپس از طریق فرودگاه آتن به ایران آمدم. مأموران وزارت امور خارجه تماس گرفتند که یک لیبیایی را دستگیر کرده‌ام. آنها گذرنامه‌ام را هم ضبط کردند. از این سو دوستان خوشحال و خندان به فرودگاه آمدند. پس از آن شهید منتظری توانست از زندان پدر بگریزد و نخستین شماره نشریه «پیام شهید» را منتشر کرد. شهید منتظری خیلی کوشش کرد که اختلافش را با شهید بهشتی برطرف کند. در واقع در انقلاب شهید بهشتی یک عقیده و شهید منتظری عقیده دیگری داشتند. شهید بهشتی و شهید منتظری با توجه به نگرش‌هایی که داشتند و از طرفی چون هر دو برای انقلاب فعالیت می‌کردند، هر یک خود را ویژه‌ای می‌پنداشتند، اما کار به جایی رسید که هر دو متوجه شدند نمی‌توانند کار کنند و علت اصلی آن هم ناکسانی بودند که درون انقلاب نفوذ کرده بودند مانند نهضت آزادی و... آنها همه تلاششان این بود بین این دو روحانی اختلاف ایجاد کنند، چون اگر چنین می‌شد آنها پیروز می‌شدند.

شهید منتظری چهار شماره از پیام شهید را منتشر کرد و در آنها کوچک‌ترین اهانتی به شهید بهشتی نکرده بود، اما تماما علیه نهضت آزادی، امریکایی‌ها و جاسوس‌ها بود. بالاخره شهید منتظری مجدداً سپاه را به دست گرفت و با برخی افراد برخورد کرد. در این میان از طرف لیبی برای سالگرد آن کشور دعوت شدیم. حزب جمهوری اسلامی هم قصد داشت بیاید. از این‌رو اختلافاتی ایجاد شد. شهید بهشتی با کاری که شهید منتظری در آن مقطع انجام می‌داد موافق نبود و می‌گفت: «در شأن انقلاب و نظام نیست.» شهید منتظری می‌گفت: «نه این حرف‌ها نیست و باید این کار را انجام دهیم.» از نظر من اختلاف شهید منتظری و شهید بهشتی به این صورت است که شهید منتظری شبیه ابودر غفاری و شهید بهشتی مانند سلمان فارسی یعنی هر دو نه با بینش متفاوت بلکه با سلیقه متفاوت مسلمانند. شهید منتظری معتقد بود می‌بایست انقلابمان را اترناسیونالیستی و باز کنیم تا همگان بدانند. شهید بهشتی عقیده داشت می‌بایست تشکیلاتی و درست کار کنیم و افراد مناسب نظام را تربیت کنیم. به عبارتی این دو در ظاهر امر اختلاف پیدا کرده بودند. رسول خدا فرمود: «اگر این دو از سلیقه هم مطلع شوند، به روی هم شمشیر می‌کشند.» چنین اتفاقی در جمهوری

شهید منتظری با مولفه اسلامی، عسگر اولادی و شکوری روابط خوبی داشت. در واقع هنر شهید منتظری این بود که از آنها امکانات می‌گرفت و در راه انقلاب مصرف می‌کرد. در ابتدا روابط شهید منتظری با بازرگان، ابراهیم یزدی و امیران نظام خوب بود، اما زمانی که متوجه ماهیت آنها شد و چهره واقعی آنها را قبل از امام شناخت، مقابلشان ایستاد.



آدم‌های ناباب را وارد سیستم کرده‌اند. ما راجع به اشخاص و شخصیت‌ها از جاهای مختلف اطلاعات می‌گرفتیم. این اطلاعات بیشتر مردمی بود نه کشوری، یعنی در این قضایا ما هیچ‌گونه ارتباطی با لیبی نداشتیم هر چند آنها می‌توانستند ما را کمک کنند.

اگر به زندگی شهید منتظری قبل از انقلاب در پاکستان و افغانستان نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شوید او هوش سرشاری در شناخت افراد داشت. شهید منتظری هارون مجللی در افغانستان و صدام حسین را قبل از آنکه با لیبی ارتباط داشته باشد افشا کرد. خداوند به او بیش و نعمتی داده بود که با سه چهار حرکت، متوجه شخصیت طرف می‌شد که یکی از آنها عباس امیرانتظام سخنگوی دولت موقت و معاون دولت بزرگان بود. وقتی وارد ایران شدیم آن زمان چه کسی می‌دانست و می‌توانست بفهمد که عباس امیرانتظام یهودی و جاسوس است؟ فقط یک سازمان اطلاعاتی دقیق مانند ساواک و سیا آمریکا می‌توانست متوجه شود. شهید منتظری بدون آنکه با این سازمان‌ها در ارتباط داشته باشد، با روشی که فقط خاص خودش بود توانست دریابد. او می‌گفت: «بهراحتی می‌توان با توجه به مواضع، حرکات و رفتارهای اشخاص آنها را شناخت.» عباس امیرانتظام زمانی که سخنگوی دولت موقت شد نخستین کاری که کرد این بود که علیه فلسطینی‌ها موضع گرفت و پس از آن به کردستان رفت و در آنجا گفت: «اما عرب‌ها را به آب دریا می‌ریزم و دندان‌هایشان را خرد می‌کنیم!» هنگامی که در کنار امریکایی‌ها قرار گرفت بسیار خاضعانه رفتار می‌کرد. شهید منتظری با توجه به حرکات و سکنات تحلیل می‌کرد و تحلیل‌گر خوبی بود. در کنار آن مردمی که زمانی برای فعالیت‌هایش به او پول می‌دادند، این بار اطلاعات در اختیارش می‌گذاشتند. یک روز آقای حسینی یکی از کارمندان اداره ثبت احوال نزد شهید منتظری آمد و گفت: «آقای منتظری شما این شخص را می‌شناسید؟» شهید منتظری هم جواب داد: «بله! ایشان عباس امیرانتظام سخنگوی دولت بزرگان است.» گفت: «نه بابا! ایشان عباس روافیان فرزند میرزا یعقوب این هم شناسنامه و مشخصاتش است. برو و پیگیری کن.» شهید منتظری هم شروع به جستجو و پیگیری کرد. زمانی که به بازار رفتیم، متوجه شدیم پدرش یهودی و عمویش از پدرش بدتر است. سپس فهمیدیم مادرش بهایی است و همین‌طور اطلاعات بیشتری به دست آوردیم. در واقع شهید منتظری این اطلاعات را خودش کسب کرد و نیازی به لیبی یا کشورهای دیگر نداشت. با توجه به اطلاعاتی که به دست آمده و تحلیل‌هایی که کرده بود توانست به‌درستی نتیجه‌گیری کند. در این میان در رفت و آمدهایی که به فرودگاه داشتیم آقای صداقت و آقای فاتح به ما اطلاعات می‌دادند. با پیگیری‌های بعدی متوجه شدیم امیرانتظام عضو نهضت آزادی و از یاران بزرگان است. در سخنرانی‌هایش به عنوان سخنگوی دولت موقت مواضعش در جهت منافع آمریکا بود. حسنی که شهید منتظری داشت این بود که در این‌گونه مباحث سیاسی حرف آخر را اول می‌زد، از این‌رو راجع به عباس امیرانتظام چنین گفت: «عباس امیرانتظام جاسوس امریکا و بهایی است و...» و همه اینها را بی‌ساز و برگ می‌گفت. پلیس‌ها هیچ‌یک از جنایتکاران را نمی‌توانند کشف کنند، مگر آنکه خودشان خود را لو بدهند. پلیس‌ها به دلیل تبحری که دارند متوجه می‌شوند، اما مردم عادی متوجه نمی‌شوند. عباس امیرانتظام هم به عنوان یک جاسوس با عملکرد و مواضعش خود را لو داد. همان‌طور که حضرت امام فرمود: «شما می‌توانید انسان‌ها را کشف کنید و اگر می‌خواهید بدانید یک مسئول خوب یا بد است. به دنبال سوابقش بروید و دریابید پدر و مادر او چه کسانی بوده‌اند. مواضع قبل و بعد از انقلاب او چه بوده است و آنگاه این موارد را کنار هم بگذارید و نتیجه بگیرید.» ■

شهید منتظری چهار شماره از پیام شهید را منتشر کرد و در آنها کوچک‌ترین اهانتی به شهید بهشتی نکرده بود، اما تنها ما علیه نهضت آزادی، امریکایی‌ها و جاسوس‌ها بود. بالاخره شهید منتظری مجدداً سپاه را به دست گرفت و با برخی افراد برخورد کرد.

بستان انجام می‌دهم. اما اگر این بار رأی بیاورم به دلیل این ارتباطات است. یعنی روش قبلی ما را کنار گذاشته‌ام. این امکان ندارد که انسان به‌تنهایی بنویسد، چاپ و توزیع کند. اثرگذاری آن کم است. ما ناچاریم با سایرین تعامل داشته باشیم و کمک بگیریم البته در این جریان‌ها ممکن است در مواردی هم ضرر کنیم. علت اینکه تا به حال سالم مانده‌ام این است که تعامل و ارتباط کم است، چون می‌دانم خیلی‌ها می‌آیند نفوذ می‌کنند و ضربه می‌زنند. یکی از تجارب خوب و شاید هم منفی من این است که با کسی اخت نمی‌شوم و تک و تنها هستم، به همین دلیل هیچ وصله‌ای به من نمی‌چسبند. ما وقتی وارد ایران شدیم، دولت بزرگان تشکیل شد. همان ابتدا با شهید منتظری خدمت بزرگان رفتیم و گفتیم: «می‌خواهم کار کنیم.» به هر حال ما هم می‌بایست گوشه‌ای از کار را می‌گرفتیم. نمی‌شود شما که برای رضای خدا کار کرده‌اید، سماع بکنید. گفتیم ما هم به سهم خود مملکت را اداره می‌کنیم. هنگامی که به خیابان پاستور رفتیم گفتیم: «به آقای ابراهیم یزدی بگویید یک نفر از لبنان آمده است.» وقتی نزد ابراهیم یزدی رفتیم و گفتیم که آمده‌ام. گفت: «بی‌خود آمدی!» اگر آقای ابراهیم یزدی همان ابتدا می‌گفت: «آقای ابوحمید! شما هم آن مسئولیت را بپذیر و کارت را انجام بده.» ما که به دنبال پست و مقام نبودیم، اما می‌بایست گوشه‌ای از کار را می‌گرفتیم. در واقع برای انجام کار اعلام آمادگی کرده بودم و او مرا طرد کرد. شهید منتظری هم برای گرفتن پست و مقام اعلام آمادگی نکرده بود، بلکه می‌خواست نقشی در این انقلاب ایفا کند. متوجه شدیم که آنها به جای آنکه انقلابیون را به کار بگیرند، آنها را طرد و



اسلامی افتاد. بعد از اینکه نتوانستیم به لیبی برویم، شهید منتظری نشریه‌ای منتشر و در آن به شهید بهشتی حمله کرد، اما شهید بهشتی به او پاسخی نداد. هیچ‌کس مانند شهید منتظری جرئت نداشت چنین حرف‌هایی را به شهید بهشتی بزند. حتی به خاطر دارم یک بار به او گفتم: «محمد! تو که به مجلس می‌روی و در کنار بزرگان می‌نشینی، چرا راجع به بهشتی حرفی نمی‌زنی؟ مردم از من سؤال و مرا مواخذه می‌کنند که ابوحمید تو هم همراه منتظری به بهشتی اهانت کردی. من چه جوابی به آنها بدهم؟» گفت: «ابوحمید! تو از طرف من مختاری هر چه برای دفاع از خود به ذهنت رسید بگو.» به همین دلیل با توجه به شناختی که داشتم و بررسی‌هایی که کردم، آخرالامر به این نتیجه رسیدم که اینها دو برادر مسلمان و انقلابی بودند که سلیقه‌های متفاوتی داشتند. همین سبب اختلافشان می‌شد. در واقع شهید منتظری فریاد می‌زد و اعتراض می‌کرد، اما شهید بهشتی از خود هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌داد. لیکن شهید بهشتی در مقابل حزب توده برخورد‌های شدیدی می‌کرد. البته همان‌طور که گفتم سایرین از جمله نهضت آزادی تلاش می‌کردند به اختلافات دامن بزنند. به هر حال شما دیدید که در هفتم تیر ماه خداوند متعال این دو بزرگوار را در کنار هم قرار داد و هر دو به مقام رفیع شهادت نائل شدند و حضرت امام درباره این دو شهید گران‌قدر جملات زیبایی به کار برد. «شهید منتظری فرزند قرآن و انقلاب بود.» به همین دلیل هیچ‌کس نتوانست پس از شهادت راجع به شهید محمد منتظری حرفی بزند، هر چند در حیاتش گروه‌های منافق و حزب توده و سایرین علیه او حرف‌هایی می‌زدند و اقداماتی می‌کردند.

حتی شهیدام پدرش هم راجع به او حرف‌هایی زده و نقل می‌کنند از لفظ دیوانه هم در مورد پسرش استفاده کرده بود. اگر ممکن است در این باره توضیحاتی بدهید.

پدرش گفته بود: «پسر من مریض است.» هیچ‌گاه نگفت که او دیوانه است. این حرف‌ها مثل بازگان، ابراهیم یزدی و صباغیان بود که در مجلس از قول آیت‌الله منتظری چنین حرف‌هایی زدند. پدر شهید منتظری گفت: «پسر من در اثر شکنجه‌های زمان شاه دچار ضعف اعصاب شده است و لازم است مداوا شود.» آنها از این سخن به دیوانگی تعبیر و آن را همه جا مطرح کردند و گفتند: «آقای منتظری گفته پسر دیوانه است.» اما با همه این حرف‌ها وقتی پدرش چنین حرفی زد، شهید منتظری گفت: «ایرادی ندارد، ما همه عضو یک خانواده هستیم.» با این حال کوشش می‌کردند چه از طریق دامادش که برادر سیدمهدی هاشمی ملعون بود و چه برادرش که آدم عوضی بود و در حزب جمهوری اسلامی فعالیت داشت، شرایط را علیه شهید منتظری بر هم بریزند. لیکن شهید منتظری همچنان به صورت شبانه روزی و عاشقانه برای این انقلاب زحمت می‌کشید.

شهید محمد منتظری در مقاطعی از زمان کارهایی کرد که دیگران نتوانستند انجام دهند، مثلاً در برابر امیرانتظام ایستاد و ادله‌ای آورد و اسنادی را رو کرد که بعدها درستی آنها اثبات شد. این اسناد و اطلاعات از کجا به دست او می‌رسید. آیا آنها را از لیبی یا گروه‌های خارج از کشور یا داخل کشور می‌گرفت. چگونه آنها را به دست می‌آورد؟

سؤال بسیار جالبی پرسیدید. ما معتقد هستیم که وقتی می‌خواهیم مبارزه کنیم به‌تنهایی قادر به این کار نیستیم. به عنوان مثال من می‌خواهم در حوزه باریک خود فعالیت کنم. در هفت دوره کاندیدا شدم و رأی نیاوردم، چون روشی را اتخاذ کردم که نه هیچ‌کس را می‌شناسم و نه از کسی چیز می‌خواهم. اما این بار خلاف آن را انجام می‌دهم. یعنی از یکی از کاندیداها حمایت می‌کنم، به عبارتی بده و